

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود درباره قرعه عرض کردیم اساس بحث نسبت بین ادله قرعه و ادله دلیل استصحاب بود یعنی لا تنقض الیقین بالشک بنا بر مبنای اصحاب، و عرض شد ابتدائاً روایات قرعه و مشکلاتی که این روایت درست کرده.

به مناسبتی متعرض یک روایت شدیم که مرحوم صاحب وسائل هم در این جا آوردند و خلاصه اش این است که ظاهر این روایت این است که امیرالمومنین سلام الله علیه حتی در شبهات حکمیه که در کتاب و سنت نبود قرعه می زدند، عرض کردیم این یک روایت واحده است که به حسب تسلسل مصدری الان در کتاب بصائر آمده و توضیح داده شد در بصائر هفت تا حدیث از ابن عبدالرحیم هست، در یکیش هست یعنی ساهم، بقیه اش یعنی ساهم ندارد و در کتاب اختصاص شیخ مفید دو تا از این ها را آورده و در یکیش هست ساهم، صاحب وسائل هم همین یکی را نقل کرده، همین یکی که توش یعنی ساهم دارد و عرض کردیم این یک فکری است یعنی واقعا انسان وقتی می خواهد جمع احادیث بکند این مطلب را در نظر بگیرد انسان مثلاً خیال می کند تنها حدیثی که وارد شده توش مثلاً یعنی ساهم دارد، این برای تصمیم گیری در فهم حدیث خیلی موثر است، در شناخت حدیث، به هر حال به این مناسبت عرض کردیم متمعرض این روایات شدیم طبعاً روایت عبدالرحیم به لحاظ سندی مشکل دارد چون خود عبدالرحیم توثیق واضحی ندارد، مجموعه شواهد بد نیست اجمالاً و توضیح

پرسش: شواهد چیست؟

آیت الله مددی: مثلاً روایت اجلاء کثرت روایات، وجود روایات مفتی بها، از این قبیل نه شواهد صریح.

و عرض کردیم اصولاً افرادی که در این طبقه هستند این اختصاص به عبدالرحیم بیچاره ندارد و در طبقه های بعدی در قم، ما اصولاً قبل از این که وارد این بحث ها بشویم این را دقت بکنید ما یک کمبود مدارک اطلاع داریم، منابع اطلاعی داریم اصولاً. ما الان از

مشایخ قم که مثلا بعد از سال ۲۰۰ بودند تا زمان مثلا صدوق این مثلا دویست سال تقریبا، ما اطلاع دقیقی از این ها نداریم، اصلا نمی شناسیم خیلی هایشان را، حتی به حسب ظاهر مثلا نمی دانیم این واقعا جد آن بوده یا نبوده و این چطور می شود که مثلا در یک موردی هست که مرحوم آقای نجاشی تعبیر به جد می کند، در آن جور موارد مرحوم صدوق تعبیر عن عمه می کند، آن وقت این عمومی ایشان است یا جد ایشان است؟ این مشکلات ما در حد ابتدایی راجع به مشایخ قم داریم، این ها مشکلات ابتدایی اند و یک مشکلاتی هم راجع به روات اصحاب ما در اصحاب امام صادق آمده، این مشکل بیشتر به خاطر این است که این اصحابی که مولف نبودند، نه مولف به معنای امروز یعنی نوشتار نداشتند، عرض کردیم خیلی از کتاب هایی که در کتاب نجاشی آمده مراد نوشتار است نه کتاب مصطلح، این اصحاب ما آمدند فرق گذاشتند بین افرادی که روایاتشان را لا اقل نوشتند، یا شفاهی بوده یا کتبی بوده، کتبیش را نداده یا آن هایی که نوشتند، ده صفحه، بیست صفحه، پنجاه تا، شصت تا، هفتاد تا، مثل حفص ابن غیاث که قاضی بغداد بود ۱۷۰ تا حدیث از امام صادق نوشته بود، این ۱۷۰ تا را اجازه داد و بعدی به بعدی، این آمد مقدمه کتاب فهرست نجاشی شد یعنی راه اطلاع ما این شد، آن وقت افرادی که کتاب نداشتند خواهی نخواهی خیلی تعرض نشد، اگر مرحوم نجاش رحمه الله کتاب مستقلی در رجال نوشته بود خیلی تاثیرگذار بود چون معلوم است معلومات رجالی ایشان خیلی خوب است اما متاسفانه که ایشان ننوشتند.

ابن غضائری در این جهت خیلی خوب است اما ایشان تندروی های خاص خودش را دارد، مضافا به این که بر اثر همین تندروی که ایشان داشت متاسفانه کتب ایشان به ما نرسیده یعنی اصلا کتب ایشان را تقریبا به قول امروزی ما حذف فیزیکی کردند، حتی شیخ نقل می کند نجاشی نقل نمی کند که بعضی از ورثه کتاب هایش را سوزاندند، این به خاطر این که شخصیت ایشان یک شخصیت جنجالی بوده، نمی توانستند تحمل این کتاب ها را بکنند و إلا ظواهر نشان می دهد ایشان به همان قاعده ای که بزرگان اهل سنت هم داشتند دو تا کتاب رجالی مهم داشته، یکی ممدوحین و یکی هم مذمومین، این مذمومینش یک مقدارش به ما رسیده، از ممدوحین یک چیز مختصری توسط علامه رسیده و دو کتاب هم ایشان در فهرست داشته که شیخ هم این کار را نکرده، نجاشی هم این کار را نکرده و کسی الان یادمان نمی آید از اصحاب این کار را کرده باشد قبل از ابن غضائری و بعد از ابن غضائری، یکی فهرست اصول

نوشته و یکی فهرست مصنفات، کاری است که نشده، از ابداعات ایشان است، آن کتاب هم کلا به ما نرسیده، از آن دو کتاب، مرحوم نجاشی حدود بیست و خرده ای مورد با اسم بردن از ایشان، از ایشان مطالبی نقل می کند، شاید هم با هم رفیق بودند، درس پدر ایشان می رفتند، هر دو بچه بغداد اند و پدران هر دو بزرگان شیعه در بغدادند، شاید مرحوم نجاشی از ایشان سماعا این ها را شنیده، الان نمی دانیم، به هر حال نجاشی اسم کتاب نمی برد، اصلا ایشان را نجاشی توضیح نداده، یعنی اصلا نجاشی راجع به احمد ابن الحسین هیچی صحبت نکرده با این که رفیق ایشان و معاصر ایشان است و قاعدتا باید، فرض کنید انسان جنجالی سر و صدا دور برش بوده اما به هر حال ایشان می نوشته، مشکل نداشته.

به هر حال این وضع ماست یعنی این را شما خوب دقت بکنید ما معلوماتمان راجع به اصحاب امام باقر و امام صادق و موسی ابن جعفر به لحاظ رجالی اصولا کم است و لذا ما خیلی ها را می گوئیم مجاهیل یا مهمل، ما از این مجاهیل چون مرحوم شیخ یک مقداری که رجال مثلا ائمه را نوشته بیشتر ذکر طبقات کرده مثلا این از اصحاب امام باقر یا صادق است، در این کتاب رجال ایشان در اصحاب امام صادق خیلی کم دارد ثقه، ضعیف، دارد اما کم است، نسبت به آن عددی که ایشان آورده در این اصحاب متاخر شاید بیشتر دارد، من لم یرو عنهم علیهم السلام و لذا خوب دقت بکنید ما یک مشکل کلی داریم، این را الان باید علمای ما یک فکر اساسی براش بکنند، البته این فکر به این صورت بود قدمای اصحاب چون اعتقادی به این مصادر رجالی به این شکل نداشتند دنبال این کار نبودند، دنبال شواهد دیگر بودند، از زمان علامه قرن هشتم که این مباحث رجالی مطرح شد این مشکل دیگه یواش یواش در شیعه آمد، البته اشکال مختلفی در محل بروز پیدا کرد که فعلا وارد بحث نمی خواهیم بشویم. به هر حال این باید عرض کردیم تقریبا شاید نخستین کسی که به این فکر افتاد که واقعا یک فکر جدی بشود مرحوم وحید بهبهانی قدس الله سره است و راه خوبی هم هست یعنی ما الان کمبود منابع داریم، اصل مشکل ما این است، اصل مشکل ما راجع به امثال عبدالرحیم قصیر مشکل را ریشه ای حل بکنیم، از بالا وارد بشویم نه شاخه ای، نه این که مثلا لم یذکره شیخ، لم یوثقه احد، فلانا یا مثلا چند وجه، آقای خوئی نوشتند چند وجه برای توثیق ایشان قابل قبول است، این مشکلی است به هر حال که ما کمبود داریم یعنی انصافا کمبود منابع داریم، نسبتا به

کسانی که حدیثشان نوشتار بوده باز بهتر است، چون نجاشی لا اقل داریم، فهرست نجاشی داریم، فهرست شیخ طوسی داریم، دو سه تا فهرست متفرقه داریم، مثل فهرست ابو غالب زراری اما راجع به کسانی که دارای کتاب نبودند و راوی صرف بودند مشکلات ما خیلی زیاد است، لذا نمی توانیم ابتدائاً بگوییم چون توثیق نشده، این راهی را که الان مرحوم وحید رحمه الله مطرح می کند اصطلاحاً راهی نیست که ما مستقیم خود شخص را بررسی بکنیم، بیشتر راه های جنبی است، راه های ثانوی است چون ما همیشه عرض کردیم راه هایی را هم که می خواهیم بگوییم یا تضعیف یا توثیق؛ آن ها را هم باید ارزیابی بکنیم، خود آن راه ها هم باید ارزیابی بشود، مثلاً بگوییم کثرت روایت، کثرت روایت یک عنوان است، نمی آید عبدالرحیم قصیر را برای ما معرفی بکند، یک عنوانی است این عنوان بهش صدق می کند، این را به لحاظ این عنوان لذا تقریباً یک چیزی شبیه اصول عملیه می شود یا مثلاً به روایت ابن ابی عمیر، خب این یک عنوان است، این در حقیقت آن مبانی خاصی را که مطمح نظر است یعنی مستقیم بخواهیم از ایشان تعریف بکنیم و بیان بکنیم حال ایشان را متأسفانه خیلی کم است.

پرسش: آن هایی که نوشتار نداشتند روایات شفاهی می گفتند؟

آیت الله مددی: عرض کردم چون نداشتند الان ما چیزی نمی توانیم بگوییم، یا شفاهی بوده یا اگر هم نوشتند در حین گفتن به نحو شفاهی بوده یا کتاب هایشان ندادند، بالاخره کتاب به ما نرسیده، نوشتار به ما نرسیده، چراش را ما نمی دانیم، الان چرایش را از ما سوال نکنید چون ما که از جیب خودمان نمی توانیم چیزی بگذاریم، فقط می دانیم نوشتار نداشته، همین مقدار، چرا نداشتند؟ نمی دانیم.

علی ای حال این یک مطلبی است که دقت بکنید، ما خیلی نقاط کور داریم، و عرض کردیم یک مقدارش این بود که تا قرن هشتم اصلاً کسی ما نداریم از اصحاب دقیقاً دنبال این مبنا باشد، این اشتباه نشود، یعنی مثل نجاشی و مثل کلینی دقیقاً دنبال این مبنا باشد که باید خبر ثقة باشد، راوی ثقة باشد، ما اصلاً نداریم، همچنین مبنائی نداریم لذا اصحاب ما نبودند، علامه مطرح کرد و خب بالاخره مطلب ایشان یک مقدار عقلائی هم هست، حالا غیر از ظاهر آیه مبارکه، بالاخره احراز عدالت بکنیم، وثاقت بکنیم، فلان تا خبر قبول

.....

بشود، حرف بدی نیست اجمالا اما این طریقه اصحاب نبود، این طریقه اصحاب ما نبود. بعد ها هم عرض کردم کرارا که از قرن هشتم تا قرن دوازده تقریبا آن چه که به اسم رجال مطرح است فرض کنید صاحب مدارک، همان حرف هایی است که علامه فرموده، حتی صاحب مدارک چون صاحب مدارک اصلا می گوید چون توثیق یا تعدیل جز موضوعات خارجی است، دو نفر عادل باید باشند، آن وقت دو نفر عادل ایشان نجاشی با علامه، این شد دو تا، با این که علامه کلام نجاشی را نقل کرده، علامه خودش ندارد، علامه عینا کلام نجاشی را نقل کرده، ایشان چون تعدد را در آن شرط می داند تعدد را این جوری، نجاشی گفته ثقة، علامه هم عین عبارت نجاشی را آورده گفته ثقة، نکته فنی را ملتفت شدید؟ ببینید روی افراد به عنوان فرد یا مثلا قال فلان بیشتر آن فکر را بررسی بکنید، آن اندیشه را بررسی بکنید، با قطع نظر از، اولاً این مطلب که باید دو تا باشد خب این قبول، احتیاجی بهش نیست، ثانیاً این که نجاشی یک مطلب را بگوید و علامه که کاملاً واضح است عبارات ایشان عین عبارات نجاشی است این دو تا نمی شوند، همان یکی اند یا به اصطلاح ماها مصدر طولی اند، ایشان کلام نجاشی را نقل کرده، حالا شما کلام نجاشی را در کتاب نجاشی ببینید یا در کتاب علامه، فرقی چیست؟ حدیث کافی را در خود کافی بخوانید یا در کتاب وسائل از کافی، خب یکی است دیگه، حدیث دو تا که نمی شود، شما در کتاب وسائل از کافی نقل کردید، کانما کافی را نگاه کردید.

پرسش: یک نوع تایید است

آیت الله مددی: این که ایشان هم قبول کرده چون حرف نجاشی را قبول دارد پس شما تعبد به علامه پیدا نکنید، خب شما حرف نجاشی را قبول بکنید، اگر شما یک حرف نجاشی را قبول نمی کنید خب چه فرقی می کند.

علی ای حال نمی خواهم مناقشه با صاحب مدارک بکنم. می خواهم بگویم که الان چون ما در یک زمانی هستیم که می توانیم عمل چهارده قرن، دوازده قرن اصحاب را ببینیم و فکر بکنیم، هدف من این است، این را جمع و جور بکنیم بفهمیم نقص از کجا پیدا شده برگردیم به ریشه های مطلب نقص از کجا پیدا شده؟ این نقص را مستقیم می توانیم حل بکنیم؟ یا این نقص را با عناوین ثانوی، کثیر الروایة، معمول بها، از این عناوین جمع و جور بکنیم تا این شخص را درستش بکنیم. دقت می فرمایید چی می خواهم عرض بکنم،

این راه این است لذا من عرض کردم با مراجعه به مجموعه روایاتی که من تا حالا از عبدالرحیم قصیر دیدم اجمالا بد نیست، حالا توثیق مصطلح نود درصدی شاید پیدا نشود اما اجمالا بد نیست، اصولا بنی اسد کوفه اصولا شیعه بودند، مخلص بودند، بنی اسد هم قصه هایشان معروف است، ایشان از بنی اسد کوفه به خلاف بنی اسد بصره که خیلی آن وری بودند، نه یعنی اصلا این ور نبودند. علی ای حال مردی است بد نیست، روایاتش را اجمالا من دیدم بد نیست انصافا، اجمالا می شود قبول کرد، این جا هم از این که هفت تا تعبیر با هفت سند رفته و بعد از ایشان اصحاب کتب هستند، خود ایشان صاحب کتاب. انصافا اجمالا می شود قبول کرد که این تعبیر رجم را ایشان بکار برده، حالا تعبیرش مختلف است، رجم دارد، قال برجم دارد، قال برجمه دارد، چند جور دارد، نمی خواهم بگویم یک جور، اما ظاهرش این است که ایشان قائل بوده، آن وقت توضیحات را عرض کردیم که مجموعا ما از صحابه ای که داریم راجع به این مطلب تحت این عنوان؛ لم یرد به کتاب و لا سنه، عنوان این است چون عناوین دیگری در علم ائمه داریم، این عنوان تا آن جایی که من دیدم، اگر آقایان بعد نگاه کردند خبر بدهند، پنج تا راوی را ما داریم، دو تا موردش از امام باقر صلوات الله و سلامه علیه است، یکی همین عبدالرحیم قصیر که تعبیر رجم دارد، یکی هم مرحوم محمد ابن مسلم که سندش هم صحیح است، معتبر است، اللهم الله الهاما، توش کلمه رجم هم ندارد، این تعبیر ایشان اللهم الله الهاما.

سه تا راوی هم از امام صادق داریم، یکی خیشم که ایشان نقل کرده، ایشان نقل کرده یوفق و یسدد، یا بتوفیق و بتسدید، این هم اختلاف است. یکی هم سورة ابن کلیب است که ایشان از امام صادق، ایشان هم یوفق و یسدد، طبعا مطلع هستید در این جور جاها که فعل مجهول است به خاطر این که فاعلش آن فعل مسند به خداست، اگر فعل در لغت عرب استناد به خدا داشته باشد به صیغه مجهول می خوانند مثلا قُدَّس سره یعنی قَدَّس الله سره، این رسمشان است دیگه، یُوقَّع یعنی وَقَّعَهُ الله و یُسَدَّد یعنی یُسَدِّدَهُ الله، چون فعل معلوم است که فعل الهی است لذا آن را به اصطلاح به صیغه مجهول می آورند.

یک بحثی را آقایان در بحث معرفه دارند، درجات معرفه، اعراف معارف چیست مثلا؟ بعضی ها می گویند ضمیر انا، بعضی ها می گویند علم مثل زید، غالبا ضمیر انا را اعراف معارف می گویند، انا را اعراف معارف، عده ای هم نوشتند نه اعراف معارف الله است،

حتی از ضمیر انا هم اعرف است، غرض این جا خواستم عرض بکنم که فعل را به خدا که نسبت می دهند چون به قول آقایان اعرف معارف است.

علی ای حال یعنی یوقّه الله، یسده الله، یوفق و یسدد، عرض کردیم این دو تا.

یک روایت هم یک راوی است که آن سند خیلی به هم پاشیده است و منحصر در کتاب بصائر هست، آن هم از امام صادق که در آن هم رجم آمده. این پنج تا راوی، دو تا از امام باقر، سه تا از امام صادق، آن روایت هایی که نسبتا از امام صادق مرتبط تر است یوفق و یسدد است، از امام باقر هم عرض کردیم.

بحثی که در این جا پیش می آید آن تفسیر یعنی ساهم که معلوم شد واضح نیست، نکات حدیثی را هم بقیه جهاتش را عرض کردیم، مراد از این حدیث چیست؟ آن وقت آنی که مربوط به امام باقر است دارد و ذلک و الله من المعضلات، در روایت امام صادق دارد یوفق و یسدد و لیس حیث تظن یا لیس حیث تذهب یعنی آنی که به ذهنت آمده که مثلا امام قیاس بکار می برند، استحسان و قیاس و همین قواعد اصولی، این درست نیست، ظاهر حدیث این است که این درست نیست.

عرض کنم که آن چه که ما الان از مجموعه این پنج حدیث با این پنج نفری که نقل شده نقل کردم که طبعا به لحاظ ظاهری اصحشان علی الاطلاق روایت محمد ابن مسلم است، اصح کل این روایات علی الاطلاق روایت محمد ابن مسلم است به خاطر این که هم ایشان فوق العاده جلیل القدر است، متن روایتش هم بسیار متن قوی ای است، توش ضعف ادبی و این ها ندارد، مضافا به این که اساسا از کتاب علاء ابن رزین است و مرحوم صاحب بصائر از دو نسخه کوفی و یک نسخه قمی، خیلی واقعا این ها در آن زمان دقیق بودند چون امروزه که می خواهند دقت بکنند متن هر کلمه ای را می آورند، تمام این دقت ها را ما می بینیم مرحوم بصائر بکار برده و از سه تا نسخه علاء ابن رزین نقل کرده، عرض کردم یک بار دیگه هم عرض میکنم یک نسخه اش محمد ابن حسین عن عبدالله ابن هلال، در این تصحیحی که اخیرا شده احتمال دادند محمد ابن عبدالله ابن هلال و نوشتند جای دیگه هم از ایشان نقل می کند، راست است، این مطلب درست است، این مطلب را نمی شود انکار کرد، مرحوم محمد ابن حسین که از اجلای اصحاب ما در

کوفه است از محمد ابن عبدالله ابن هلال یا هَلِيل یا هَلِيل از ایشان نقل می کند، درست است، لکن این معنایش این نیست که از پدر ایشان نقل نکند، دلیلی در اختیار نداریم که از پدر ایشان، چون این را عرض کردم این نکته اش این است که یک نسخه ای است از کتاب علاء، شاید نسخه علاء را از پدر ایشان شنیده، دلیلی بر نفی نداریم، دلیل نداریم که حتما نسخه ای که ما داریم سقط دارد، محمد بن ازش افتاده باشد، دلیلی برایش نداریم، نهایت این که جای دیگه نداریم، خب نداشته باشیم، این جا ایشان کتاب علاء، یک نسخه ای از علاء داشته که از طریق عبدالله ابن هلال به ایشان، غرض این اطمینان نداریم که حتما این جا یک سقطی انجام شده که در این چاپ جدید احتمال داده، احتمالش بد نیست، نمی خواهم منکر باشیم.

اجمالا در این کتاب بصائر، من این نکته را نمی خواستیم بگوییم، این کتاب بصائر یک مقدار اسماء و این ها جابجایی دارد، انسان احساس می کند بعضی ها همچین خیلی روشن نیست، ابهام دارد و لذا من همیشه این چند تا روایت را با دقت زیادی اسانیدش را تامل کردم این احتمال به ذهن ما آمد که مرحوم ابن ولید که می گویند بصائر را نقل نکرده شاید نکته اش این بوده چون مشهور این است به خاطر خلط غلو نقل نکردند، فکر می کرده روایاتی که در این جا در شان ولایت آورده در شان اهل بیت در آن مفاهیم غلو دارد، فکر می کنم احتمالا نکته اش این باشد، آن نباشد، فکر می کنم این نکته اش این باشد و شاید هم نکته اش این باشد که بقیه کتب صفار فوق العاده دقیق و ظریف است چون کرارا عرض کردم که صفار جز اجلای اصحاب است، اما روایاتش در کافی خیلی کم است، گفته شده یک محمد ابن حسن هست، نه بعید است آن صفار باشد، علی ای حال نسبتا شیخ طوسی در کتب اربعه از ایشان زیاد آورده، روایات شاذ هم دارد اما شذوذش زیاد نیست، شذوذ روایات صفار زیاد نیست بلکه صفار یک توقیعاتی را به حضرت عسگری نه حضرت هادی دارد که در قم منتشر شده، در اصحاب ما مرحوم کلینی خیلی از این کم نقل می کند، این ترجمه صفار هم بیاورید حالا دیگه فعلا این جا صحبت هست محمد ابن الحسن صفار، مرحوم کلینی ازش کم، شیخ طوسی یک مقدار بیشتر از کلینی نقل می کند لکن کسی که زیاد از او نقل می کند مرحوم شیخ صدوق است.

پرسش: شذوذ یعنی چه؟

آیت الله مددی: یعنی روایاتی که معمولاً بها نیست مثلاً روایت سعد ابن عبدالله هم در تهذیب زیاد است اما شاذ زیاد دارد، معمولاً بها نیست.

پرسش: علت کار کلینی روشن نیست؟

آیت الله مددی: نه، الان نمی دانیم، فعلاً چیزی نمی توانیم بگوییم، من فعلاً روی امانت علمی همان ظاهر پدیده را می گویم بعد آقایان بگردند دنبال علتش را پیدا بکنند، البته این مصدر بعضی از روایات مهم هم هست دیگه، همین مسئله حضانت بچه چه دختر و چه پسر چون معروف است که مثلاً دختر تا هفت سال، پسر تا دو سال، که آیه مبارکه باشد ما تنها مصدري که داریم که حضانت را مطلقاً هفت سال گرفته همین کتاب است، توقیعات صفار از امام عسکری سلام الله علیه، البته الان غالباً دادگاه هایشان هم معمولاً بها همین است، حالا وارد بحث روایش نشویم، نکات فنی ای که دارد، به هر حال این جای یکمی توجه دارد که مثلاً کلینی نسبتاً کم از این نقل کرده اما مرحوم شاید هم کلینی در آن رسائل ائمه همه اش را نقل کرده چون کلینی کتاب رسائل ائمه اش به ما نرسیده، شاید کامل در رسائل ائمه آورده باشد، إن شا الله کتاب پیدا بشود این شاید های ما تحقق پیدا بکند، علی ای حال کیف ما کان یک احتمال چون این احتمال به ذهن من، چون معروف است که ابن الولید کتاب بصائر را نقل نکرده و معروف هم به خاطر غلو است مثلاً گفتند این کتاب در شان ائمه علیهم السلام غلو دارد. من اخیراً نه فقط این جا، عده ای از این کتاب بصائر را کلاً مراجعه کردم، جلد یک و دو را یک مقداری، احتمال می دهم یک مقداری سند ها یکمی خدشه دارد، یکمی اسم ها واضح نیست، مشکل دارد، عبارت نجاشی را بخوانید چون صفار از شخصیت های بسیار بزرگ است، فوق العاده جلیل القدر است، من یک نکته ای را می خواهم عرض بکنم یکی از حضار: محمد بن الحسن بن فروخ الصفار، مولی عیسی بن موسی بن طلحة بن عبید الله بن السائب بن مالک بن عامر الأشعری، أبو جعفر الأعرج،

آیت الله مددی: این عیسی از اشاعره قم است

یکی از حضار: کان وجهها فی أصحابنا القمیین

آیت الله مددی: عجیب هم هست مولای ایشان، مولا اگر به شخص نسبت داده بشود مراد عبد است، اگر به عشیره نسبت داده بشود

مراد ولاء است، مثلاً مولی بنی شیبان یا الشیبانی مولی

پرسش: عبد آزاد شده را مولی نمی گویند؟

آیت الله مددی: چرا آن را هم می گویند، اما مولی اصطلاحاً عبد است، مولی یک شخصی از اشاعره قم است، خیلی عجیب است واقعا

این شخصیت بزرگ علمی

پرسش: صفار عبد بوده؟

آیت الله مددی: این طور است ظاهراً در می آید مگر این که این مولی در این جا به شخص گفته لکن مرادش عشیره اشعری هاست،

خودش را در قم داخل در عشیره اشعری ها کرده، معلوم می شود که مثلاً فارس بوده، چون اسم جدش هم فروخ است، فروخ به اسم

عربی نمی خورد، شاید فرخ بوده، محمد بن الحسن بن فروخ، بفرمایید

یکی از حضار: کان وجهها فی أصحابنا القمیین ثقة، عظیم القدر، راجحاً، قليل السقط فی الروایة

آیت الله مددی: ببینید قليل السقط فی الروایة، این تاکید نجاشی در این عبارت را خوب دقت بکنید، قليل السقط فی الروایة در این

کتاب بصائر آدم حس می کند که یکمی سقط دارد، من غرضم از خواندن عبارت این بود، شاید ابن الولید روی این جهت این را نقل

نکرده و إلا نقل ابن الولید از صفار فوق العاده زیاد است، اصلاً در کتب صدوق زیاد است، محمد ابن الحسن، محمد ابن الحسن، اول

ابن الولید، دوم صفار است، این محمد ابن الحسن، محمد ابن الحسن زیاد در صدوق هست، اولی ابن الولید است، محمد ابن الحسن

اول، دومی هم صفار است، من احتمال این را می دهم، دیروز چون این احتمال به ذهنم آمد چون خیلی معروف است به خاطر غلو نقل

نکرده، فکر می کنم خصوص بصائر یا نسخش یک مقدار سند هاش خالی از تشویه نیست. خیلی خب حالا این بحث را به همین جا

ختمش بکنیم، به مطلب برگردیم:

ظاهر حدیث مبارک این است که در مسائلی که برای امیرالمومنین وارد شده آن روایت این بتوفیق من الله و تسدید من الله و مباشرتا بدون این که امیرالمومنین نیاز به این راه های لیس حیث تذهب، راه قیاس و این راه های دیگه را بروند امیرالمومنین مستقیما به الهام من الله به این مطلب می فرمودند، قال یعنی این مطلب را روی رای و ظن و قیاس، این حیث تذهب عادتاً مراد نفی قیاس است عادتاً، لکن ممکن است اصلاً مراد حضرت غیر قیاس هم باشد، خوب دقت بکنید مثلاً چون آن دومی دارد که مجلس مشورتی داشت اگر مطالبی در کتاب و سنت نبود با آن مجلس مطرح می کرد، بعضی بحث ها را نوشتند تا یک ماه بحث کردند، بعد نتیجه بحث را می آمد اعلام می کرد که عرض کردم زیر بنای قیاس و اجماع این است، در دنیای اسلام زیربنا این است یا مثلاً آن دومی به علی ابن ابی طالب مراجعه می کرد که گفتیم یا آن دومی به زید ابن ثابت، ابی ابن کعب، هیچ جا ما نداریم که امیرالمومنین به یکی از صحابه مراجعه کرده باشد، شاید یک روایت ضعیف در بین اهل سنت دیده باشم، ما به طور رسمی نداریم که امیرالمومنین به کس دیگری مراجعه کرده باشد یعنی مراد این است اگر شما بخواهید این جوری حساب بکنید یک: امیرالمومنین بخواهد به قیاس عمل بکند، دو: امیرالمومنین به این قواعدی که آن ها گذاشتند مثل سد ذرائع و این ها، به او عمل بکند، سه: امیرالمومنین برود صحابه را جمع بکند بیایید ببینید در این مسئله چکار بکنیم به اجماع صحابه عمل بکند، چهار امیرالمومنین دو تا از بزرگان صحابه که اهل عقل و تدبیرند از او، این ظاهراً مراد امام این است که امیرالمومنین به هیچ کدام از این راه ها مراجعه نمی کردند، مستقیم الهام الهی بود و مستقیم توفیق الهی بود، آن وقت اگر این معنا که به ذهن رسید درست باشد تصادفاً از این در می آید به قرعه هم مراجعه نمی کردند چون ظاهراً نفی کلی است، این که بخواهند با قرعه تعیین بکنند مثل این که بخواهند به صحابه مراجعه بکنند، به عکس من فکر می کنم این حدیث برای نفی قرعه هم بوده، اشتباه کرده، آن آقا گفته یعنی ساهم اصلاً دقیقاً اشتباه گفته، ظاهر حدیث که پنج تا متن ها را پیش هم می گذاریم یوفّق و این مثلاً، این نبوده یا مثلاً مرحوم صاحب بحار فرموده چون امیرالمومنین حق را می دانسته قرعه می زده چون به حق می رسیده، این که خب خیلی عجیب غریب است آدم حق را بداند معذک قرعه بزند، این که خیلی، این اصاب یا یصیب به خاطر این که عدل قرآن، حقیقت قرآنی است یعنی این به توفیق الهی است، یک روایت هست در معانی الاخبار که معنی الاثم فی

الائمه أنه ماثومون بالله، معنی الائمه فی الائمه، این مراد این است که امیرالمومنین در این مسائل به هیچ نکته ای مراجعه نمی کردند،

مستقیماً بتائید من الله

پرسش: محیی السنن بودند

آیت الله مددی: خب همان سنن رسول الله

پرسش: یکی از سنت ها قرعه است دیگه،

آیت الله مددی: سنت نیست این جا، هیچ کس نگفته، آن سنت در امور موضوعات خارجی تازه آن هم علی کلام

علی ای حال آن چه که من می فهمم دقیقاً به عکس این یعنی ساهم که ایشان آورده ظاهر این حدیث با متون مختلف و روایت

مختلفش ظاهرش مراد این است که خداوند متعال مستقیماً حضرت را توفیق و تسدید می دادند و نیاز، البته عرض کردم ابتدائاً لیس

حیث تذهب، لیس حیث تظن، ظاهرش قیاس و همان طریقی که اهل سنت دارند، لکن ظاهراً مراد اعم از قیاس است یعنی آن راه هایی

که هست مثلاً چون دومی داشت دیگه، به آن مجلس مشورتیش مراجعه می کرد، به صحابه مراجعه می کرد، به علی ابن ابی طالب

می گویند هفتاد بار مراجعه کرد، به افراد دیگه سوال می کرد، حتی در عده ای از مسائل با ابن عباس، ابن عباس جز مجلس مشورتی

نیست، اما چون جوان بسیار با استعدادی بوده، ابن عباس احتمالاً در زمان فوت عمر حدود بیست دو، بیست سه یا بیست و چهار

سالش بوده، چون جوان با استعدادی بوده با این صحبت می کردند اما جز مجلس نیست، جز شورای مشورتی عمر نیست به اصطلاح.

به هر حال مراد روایت مبارک این است که امیرالمومنین به هیچ وسیله ای مراجعه نکردند، مستقیم بتوفیق من الله و تسدید من الله.

چون این جعل الهی است و لذا من فکر می کنم ظاهراً آن آقایی که ترجمه کرده یعنی ساهم ظاهراً اصلاً بد ترجمه کرده یعنی ساهم،

چون حضرت به، قرعه یعنی رجوع به قرعه بکنند خب، ظاهر روایت این است که به هیچی مراجعه نمی کردند، حتی مثل قرعه، قرعه

که اصلاً رسم نبود مسلمان ها بهش مراجعه بکنند، کسی رسم نبوده در دنیای اسلام به قرعه مراجعه بکنند که امیرالمومنین دومی

باشد

پرسش: خلفای قبلی مراجعه نمی کردند؟

آیت الله مددی: ابداء، نیست،

پرسش: اگر دیگران به قرعه رجوع نمی کردند پس این تذهب نمی تواند یکی از مصادیقش قرعه باشد

آیت الله مددی: می خواهم بگویم این اصلا تصورش هم نبوده، و این مراد حیث تذهب که ما باشیم و حیث تذهب قیاس است، اگر ما باشیم قیاس است اما وقتی که بررسی می کنیم غیر از قیاس راه های دیگه هم بوده، مراجعه به اجماع، مراجعه به صحابه، مراجعه به نستجیر بالله مراجعه به اهل کتاب، مراجعه به یهودی های مدینه، مراجعه به حتی خود کوفه هم یهودی داشتند، به یهودی های کوفه، ببینید شما هر طریقی را بخواهید تصور بکنید روایت در حقیقت می خواهد بگوید هیچ طریقی نبود، منحصرًا بالهام من الله، بتوفیق من الله

پرسش: هر طریقی که رجوع می کردند حضرت رجوع نمی کردند

آیت الله مددی: معلوم نیست، آن که عرض کردم ما باشیم و آن روایت که قیاس است، انصافش قیاس است، حیث تذهب یعنی قیاس اما ما باشیم و آن عنوان الهمه الله الهاما یعنی نفی مطلق، هیچ راهی و هیچ وسیله ای را حضرت قبول نمی کردند بلکه بالهام من الله و ذلک من المعضلات هم انصافا دو احتمال اساسی هست یکی این که به طور کلی این مطلب در جایی بوده که مسائل پیچیده بودند، من در بحث استفتائات توضیح دادیم اصولا استفتائات طبیعتش این است که تعیین یک کتاب هست، یک سنت هست، گاهی اوقات یک مسئله ای می آید مثلا دو تا سنت از رسول الله هست یا دو تا آیه از کتاب هست، این یک مصداقی می آید که در این وسط گیر می کند، پیچیده می شود، مثلا در باب ملک یمین محدودیتی نیامده، در باب ازدواج جمع بین اختین آمده، حالا اگر انسان جمع بین اختین در ملک یمین کرد این پیچیدگی مراد این است لذا از امیرالمومنین نقل شده احلتها و حرمتها آیه، این پیچیدگی این است، دقت کردید؟ گاهی اوقات مسائلی پیش می آید که دو تا سنت است، سه تا سنت است، چهار تا سنت است، آیه، این نحوه جمع بین

این ها که ما این ها را چکار بکنیم این را در الهام الهی است که امیرالمومنین بالهام من الله آن جا تعیین می کنند، آنی که الان به ذهن ما می آید این است.

عرض کنم راجع به بحث قرعه دیگه این مقدار از روایات را ما متعرض شدیم جمع بندی نهاییش هم ان شا الله عرض می کنم و اما کلمات اهل سنت، عرض کردیم چون اهل سنت یعنی نکات مختلف دارند من فعلا به یک کتاب از کتب اهل سنت اکتفا می کنم. این بحث را در کتاب مغنی ابن قدامه جلد آخرش، جلد دوازده مغنی در بحث عتق دارد، عنوان همان که روایت دارد لو کان له سه تا عبد اعتق ثلثهم، این را که ما هم آن روایت را داشتیم ایشان متعرض آن روایت شده و یک شرحی داده حالا نمی خواهم وارد آن بشوم. ایشان بعدش می گوید اگر این جوری باشد که مرة واحدة عتق بکند اقرع بینهم، قرعه می زند

بسهم حرية، یکی حر و سهمی رق، ثلث است دیگه، دو تا هم عبد بماند

فمن خرج له سهم الحرية عتق و رق صاحبه

آن دو نفر دیگه به عبدیت خودشان می مانند

و بهذا قال عمر بن عبد العزيز

این به لحاظ نکته خوب است، عمر ابن عبدالعزیز تقریبا جز تابعین است یعنی صحابه را درک کرده

و أبان بن عثمان

پسر همان عثمان معروف

و مالک

که فقیه معروف مدینه است

و الشافعی و إسحاق

این اسحاق از فقهای معروف کوفه است، اصلش خراسانی است، مراد اسحاق ابن راهویه، این ظاهر را در یک سفری پدرش خراسان رفته یا نیشابور، بچه در راه به دنیا آمده لذا پدرش را راهویه می گفتند یعنی بچه راهی، نه این که سر راهی بوده، تو راه به دنیا آمده!

و داود

داود مراد داود ابن علی اصفهانی که رئیس مذهب ظاهری هاست

و ابن جریر

که مراد طبری صاحب کتاب تاریخ

این نکته را هم عرض بکنم ابن جریر پیش اهل سنت جز فقهای بزرگ است، ابن جریر خیلی پر معلومات است، انصافا هم حقش شناخته نشده، هم تاریخش بسیار کتاب نافع است، هم این تفسیرش بسیار کتاب مفیدی است که مقدار زیادش هم در همین تبیان شیخ آمده

و قال أبو حنیفة: یُعْتَق من کل واحد ثلثة

اگر این باشد از این شش تا یا سه تا اگر بود از هر کدام یک سومش آزاد می شود

و یستسعی فی باقیه

بهش می گوید برو خودت کار بکن پول در بیاور آن دو سوم خودت را آزاد بکن، این استعاء مراد این است، برود زحمت بکشد کار بکند، سعی بکند خودش را آزاد بکند

و روی نحو هذا عن سعید بن المسیب

این جز تابعین هست اما خب فقیه یعنی از فقهای معروف مدینه اگر شنیده باشید فقهای سبعة ایشان هم جز اجلای آن هاست، چند نفرند فقهای سبعة مدینه هفت تا، ایشان یکیش است

و شریح

قاضی معروف، شریح را اول عمر قرار داد

و الشعبی و النخعی

به استثنای سعید ابن مسیب که در مدینه هست شریح و شعبی و نخعی این ها همه اهل کوفه اند، این ها قبل از ابوحنیفه اند، تاثیر

ابوحنیفه احتمالا به این هاست

و قتاده که ایشان فقیه معروف است یعنی از علمای معروف بصره است

و حماد؛

حماد ظاهرا دو تاست، یکی حماد ابن ابی سلیمان و یکی دیگه، هر دو هم استاد ابوحنیفه اند

لأنهم تساوا فی سبب الاستحقاق

سبب نسبت به همه یکی است، گفته ثلث، پس هر کدام قاعده عدل و انصاف اقتضا می کند هر کدام ثلثشان آزاد بشود

فیتساوون فی الاستحقاق کما لو کان یملک ثلثهم وحده

مثلا بگوید این سه تا عبد من یک سومش را خریدم یعنی از هر کدام یک سوم نه این که یک سومش را خریدم یک دانه خریدم، از

هر کدام یک سوم.

مثال زده، این قیاس به آن کردند، این عتق را قیاس به ملک کردند

و هو ثلث ماله أو کما لو وصی بکل واحد

و أنکر أصحاب أبی حنیفة القرعة

معلوم می شود در کوفه به شدت این مطلب

و قالوا: هی من القمار و حکم الجاهلیة

همان قمار انصاب و ازلام

و لعلهم یردّون الخبر الوارد فی هذه المسألة لمخالفته قیاس الأصول

یک بحث خیلی سنگینی بین فقهای اهل سنت هست که اگر قیاس مخالف با خبر شد قبول بکنیم یا نه؟ خب عده ایشان گفتند قیاس

مقدم است، عده ای هم گفتند خبر مقدم است، عده ای هم تفصیل قبول شدند که اگر خبر ضعیف باشد قیاس مقدم است، خبر صحیح

باشد خبر مقدم است، یکی از جاهای مشکل اهل سنت این است

و ذکر الحدیث لحما

یک قصه ای نقل می کند که یک، حدیث را می خواستیم امروز بخوانیم، حدیث عمران ابن حسین را بعد فردا ان شا الله می خوانیم.

این حدیث که در باب قرعه است برای حماد استاد ابوحنیفه خوانده شد

و ذکر الحدیث لحما

احتمالا حماد ابن ابی سلیمان باشد، الان نمی دانم کدام یکیشان است

فقال هذا قول الشيخ

این یک کنایه بوده، آخه بین ایرانی ها هم می گویند که شیخ ما از همه اعلم است، مرادش از شیخ در این جا شیخ بزرگوار مرادش

شیطان است، حماد گفته که این قرعه قول شیطان است، قول الشيخ یعنی ابلیس ، ایشان در پرانتز نوشته یعنی ابلیس

فقال له محمد بن ذکوان:

تا حماد این را گفت محمد ابن ذکوان که آن جا بود گفت پیغمبر هم فرمودند رفع القلم عن المجنون یعنی این دیوانه است، این حرف

هایی که زده رفع القلم عن المجنون،

وضع القلم عن ثلاثة أحدهم المجنون

یعنی این جناب حماد دیوانه است

فقال له حماد: ما دعاك إلى هذا؟

چرا به من می گویی دیوانه؟ چی شد؟

فقال محمد: و أنت فما دعاك إلى هذا؟

چرا می آیی حدیث را رد می کنی؟ وقتی حدیث رسول الله خوانده می شود تو چرا حدیث رسول الله را رد می کنی، چرا می گویی

هذا قول الشيخ، می خواهم بگویم که گاهی اوقات در مسائل این طور نبوده که تساهل خیال می کنند.

بعد خود ابن قدامه می گوید

و هذا قليل في جواب حماد

این که گفته حماد مجنون است این کم است

و كان حربياً، شایسته این بود أن يستتاب عن هذا، بهش بگویند تو کافر شدی توبه بکن

فإن تاب و إلا ضربت عنقه

بکشند، اصلاً این تفکرات داعشی است

و صلى الله على محمد وآله الطاهرين